



هری پاتر و قدیسان مرگ

پروفیسور شیطان

(فصل پنجم)

هری به برنامه خود نگاه می کرد و با خودش می گفت، آگه این بهترین برنامه است وای به حال اون کسی که بدترین برنامه رو بهش بدن. از دور یک نفر صدا زد: هری ... هری ؟

هری برگشت و در روبروی خودش کسی رو دید که باور نمی کرد اون شخص اینجا و در جهنم باشد.

رون گفت: سلام هری. چه خبر!

هری گفت: تو دیگه چرا اینجا ای؟ کی تو رو کشت!

رون گفت: داستانش طولانیه. و تمام ماجرا رو گفت.

هری: نه ... من باور نمی کنم؟ یعنی هرمیون باعث مرگ تو شد، و همینطور من؟

رون گفت: آره. اون موقع که جینی داشت باهات ور می رفت تحت طلسم فرمان بود. تو برای اینکه با جینی رابطه داشتی اینجا نیومدی، بخاطر این تو به جهنم فرستاده شدی که هرمیون رو بدون حجاب دیدی.

هری داشت با خودش فکر می کرد، یعنی دامبلدور هم دروغ گفته بود که به خاطر کار جینی به جهنم اومده یا اینکه فضیله چیز دیگه ای هست ...

هری گفت: رون من و تو باید فرار کنیم.

رون: ولی ...

من به فکر توپ کردم؟ وقتی که می خوایم کلاس زندگی با زندگان رو بگذرونیم، اونجا میتونیم فرار کنیم تا حقیقت رو روشن کنیم وگرنه مردم به دست ولدمورد کشته خواهند شد.

رون گفت: باشه هرچی تو بیگی رفیق

هری و رون برای صرف نهار به طرف سرسرای بزرگ حرکت کردند. وقتی به اونجا رسیدند یک محیطی را دیدند که با جاهای قبلی که تا حالا دیده بودند فرق می کرد. در اونجا یک میز بلدی قرار داشت که به جای پایه های آن مجسمه انسان قرار داشت. هر دو نفر رفتن و روی صندلی هاشون و در کنار هم نشستند.

جمعیت زیادی آنجا بود. هری یک نگاهی به میز اساتید انداخت. در آنجا سه مرد و ۲ زن بودند. یکی از آن سه مرد قیافه اش شبیه اسنیپ بود، موهایش در دوطرف سورتش قرار داشت و اندازه یک پارچ آب، جل به سرش زده بود. بلاخره نوبت به صرف غذا رسید. در جلوی آنها خدمت کارانی قرار داشتند که سفارش غذا می گرفتند. ۲ نفر از آنها به طرف هری و رون رفت

خدمتکار گفت: آقایون چی میل دارن؟

هری گفت: آگه منو بدین راحت تر انتخاب می کنم.

خدمتکار جلوی هری و رون یک منوی شیک و زیبا گذاشت. هری از دیدن شکل منو به زوق اومده بود

هری: رون فکر کنم غذاهای اینجا از هاگوارتز بهتر و خوشمزه تر باشه.

رون گفت: آگه منو رو باز کنی و داخلش رو بخونی فکر کنم نظرت عوض بشه!

هری با ترس در منو رو باز کرد. در لیست غذاهاشون هیچ غذای نبود که آنها خورده باشن.

رون گفت: ببین چی نوشته ... کنسرو مارماهی با سالاد مخصوص ... عنکیوت بریان ... جیگر سوسک پرنده ...! ببین هری آگه به من بگن خودتو بکش یا این غذاها رو بخور من خودمو میکشم

هری گفت: حرف نزن ببینم باید چه کار کنم. هی گارسون لطفا یه پرس ماهی گندیده با نوشابه بیار.

رون گفت: اه اه اه ... تو دیگه چه جوئوری هستی؟

وقتی غذا رسید نزدیک بود رون همون جا غش کنه ولی چون مرده بود دیگه نمی تونست غش بکنه!

در موقه خوردن غذا هری احساس می کرد که این غذا ها مزه ی غذاهای روی زمین رو میند.

در آخر کار هر دونفرشون مثل یه بادکنک باد کرده بودند و به اتاقشون برگشتند تا بخوابند.

صبح هری و رون به سمت کلاس زندگی با مردگان حرکت کردند. وقتی وارد کلاس شدند انگار که دارند روی هوا راه میروند. به نزدیک ترین میزی که آنجا بود رفتند و نشستند. در تاریک ترین نقطه کلاس مردی ایستاده بود.

مرد گفت: من پروفیسور شیطان هستم، معلم درس زندگی با زندگان. شما باید یاد بگیرید که در این کلاس کسی که معروف هست جایی نداره!

و با یک نگاه به هری فهماند که واقعا اخلاقت مثل اسنیپه.

شیطان گفت: هری پاتر! به من بگو در فصل ۱۱ کتاب زندگی با مردگان، برای کسی که یک زنده را از مرگ نجات دهد چه پاداشی را قرار داده است؟

هری گفت: من نمی دونم! ولی فکر کنم هرمیون بدونه

شیطان گفت: هرمیون؟ هرمیون دیگه کیه؟

هری گفت: ها ... هیچی، یه لحظه فکر کردم که اون هم اینجا است.

شیطان گفت: خوب ما الان یک سفر به دنیای زندگان خواهیم کرد، در آنجا هیچ کس نمی تواند با یک زنده رابطه برقرار کند مگر اینکه آن شخص به شما وفادار باشد.